

۱- استعداد موسیقی

شك نیست که برای فراگرفتن هرفنی استعداد خاصی لازم است. برای آموختن موسیقی نیز باید از چند نظر استعداد مخصوصی داشت تا بتوان درین هنر بمقصود رسید. در هر يك از هنرهای زیبا علاوه بر استعداد طبیعی یکی از حواس مابیشتر کار میکند و بطور کلی میتوان گفت که در نقاشی و حجاری و ادبیات حس باصره دخالت تام در مشاهده اشیاء و مجسم کردن آنها دارد ولی در فرا گرفتن نغمات موسیقی حس باصره و سامعه هر دو بکار میرود و از همین نظر برخی موسیقی را بین سائر هنرها در رتبه اول قرار داده اند. بهر حال استعداد موسیقی شامل قابلیت های چندیست:

۱- مهمتر از همه دقیق بودن حس سامعه است که بدین وسیله موسیقی دان بتواند اصواتی را که از ارتعاشات منظم حاصل میشود بخوبی درك کند و اختلاف آنها را تشخیص دهد بنابراین موسیقی دان باید نخست دارای گوش دقیق و سامعه ای صحیح و ظریف باشد. بسا اتفاق افتاده است که اشخاصی سالها درین هنر زحمت کشیده و هرگز موفق نشده اند اصوات را صحیح و دقیق در روی ساز خود بنوازند و شنوندگان همیشه در رنج و زحمت بوده اند زیرا اینگونه ساززنها تفاوت میان صدای صحیح و غلط را نداده اند تا در تصحیح آن دقتی بکاربرند و شك نیست که این اشخاص اگر از ابتدا هنرآموز با تجربه ای داشتند ممکن بود در اثر ممارست این عیب را ترك گویند ولی البته اگر کسی با داشتن هنرآموز قابل و تمرین و تجربه ممتد باز هم اصوات را روی ساز خود غلط نواخت حتما استعداد قوه سامعه او خوب نیست و از همان کسانیست که قابلیت این هنر در او نبوده و بی نتیجه وقت خود را درین صنعت صرف کرده است و هر وقت دست از این کار کشیده بکار دیگری که با استعدادش موافقت داشته باشد مشغول شود بهتر از عهده انجام وظیفه خود بر آمده است.

در کشور ما طرز تحصیل موسیقی تا حال دارای رویه و سبک صحیحی نبوده

زیرا هر کس رغبتی بآموختن این فن نشان میداده در اولین روزیکه نزد استاد میرفته سازی بدست میگرفته و بتقلید استادش نغمه ساده‌ای مینواخته است بنا برین از اولین قدم بنواختن شروع میکرده در صورتیکه با این ترتیب انگشتان و عضلات دستهای او ورزیده‌میشده ولی گوش او زیاد تمرین نمیکرده است و بهمین جهت اگر بخصوص سازهای بدون پرده را می نواخته مدتها باصطلاح موسیقی دانها « خارج میزده . اشکال دیگر اینکه گوش و چشم و دست و فکر یکمرتبه باهم بکار میافتاده و بالاخره عمل فرا گرفتن نغمات مشکل میشده.

این رویه بکلی اشتباه بوده زیرا موسیقی دارای دو مرحله است: سرائیدن

و نواختن و سرائش باید مقدم بر نواختن باشد و پس از آنکه گوش اصوات را تمیز داد عضلات دست باید بوسیله نواختن تمرینات مخصوصی شروع بعمل نماید. با این ترتیب باید گوش خوانندگان دقیق تر از نوازندگان باشد زیرا آنها از سرائیدن شروع کرده اند ولی طرز تعلیم آنها هم تقلید صوت استاد بوده نه تمرین و تنظیم حس سامعه و این خود نیز عیوب دیگری (از قبیل عدم دقت صوت و تغییر یافتن پرده ها در اثر خستگی) ایجاد کرده است .

یکی از نکاتی که در پرورش حس سامعه دخالت کامل دارد آشنائی زیاد بنغمات موسیقی است ،

زیرا اشخاصیکه بیشتر ساز و آواز شنیده اند گوششان هم بهتر ورزیده شده و زودتر بمقامات موسیقی آشنا میشوند . دیگر آنکه باید از کودکی حس سامعه را پرورش داد چنانکه موسیقی برای تحریک ذوق و پرورش قوه سامعه اطفال وارد دبستانها شده است زیرا طفل دبستانی باید بتدریج تمام حواسش بکار افتد . قوه باصره با خواندن کتاب و دیدن اشیاء و آشنائی برسم و نقاشی طبعاً بکار میافتد ولی گوش فقط لغات و کلمات و مطالب را میشنود و باید قوه سامعه هم بانغمات موسیقی پرورش یابد تا اگر ذوق و استعداد موسیقی در طفلی پیدا شود از بین نرود و بعدها درین هنر وارد شود و چه بسا ممکن است که بمقامات ارجمندی هم برسد .

۲ - پس از استعداد حس سامعه قوه حفظ و ضبط اصوات موسیقی اهمیت دارد. حافظه موسیقی عبارت از آنستکه شخص بتواند اصوات را ضبط کند و بهمان صحت و دقتی که آنها را شنیده در هر موقع که آنها را شنیده در هر موقع بخاطر آورد و همان اصوات را خود بخواند یا درعالم خیال بشنود. بنا بر این قوه تخیل هم باید در موسیقی دان مانند سائر ارباب صنایع بحد کمال باشد. شاعر و نقاش عالمی را در خیال مجسم میکند و همان عالم خیالی را یکی بصورت کلمات و دیگری بوسیله تصویر و رنگ آمیزی بعالم ظاهر میآورد. موسیقی دانهم اصواتی را در عالم خیال میشوند و آنها را بصورت علاماتی که نوت نامیده میشود روی کاغذ مینویسد علاوه بر این همانطور که در موقع مطالعه یک کتاب هر کلمه و جمله ای در خیال ماقصود و موضوعی را مجسم میکند، برای موسیقی دان هم هر نوت صدائی و هر جمله موسیقی مفهومی و بالاخره یک قطعه موسیقی عالمی را باید در خیال او مجسم کند. پس موسیقی دان وقتی بیک قطعه موسیقی نگاه میکند باید بتواند آهنگ حقیقی هر یک از نوتها را با چشم می بیند با گوش معنی در عالم خیال بشنود و حالات مختلفی که هر یک از آن اصوات در روح او ایجاد میکند بکمال قوه حافظه و قوه تخیل خود در عالم معنی در نظر آورد و حتی قبل از اینکه آن اصوات را بوسیله سازی بشنود تحت تاثیر آن نعمات واقع شود. بنا بر این مشاهده میشود که این حالات برای کسی که فقط میتواند سازی بزند و از حظ و علم موسیقی بی بهره است دست نمیدهد.

۳ - پس از قوه تخیل قوه ایجاد و اختراع است. شك نیست که در مرحله اول نوشته های يك نثر نویس و اشعار يك شاعر و تابلو های يك نقاش ترکیبی است از موضوعات و مناظری که از ابتدای عمر شنیده و دیده است و این مطالب بعضی بوسیله قوه ضبط در خیال میماند و برخی هم فراموش شده در اثر تصادفی دوباره بخاطر میآید. قطعاتی هم که يك سازنده تازه کار درست میکند عبارت از ترکیب نعمات است که در طی سالها شنیده و آنها را بصوت قطعه ای در میآورد که اگر خوب در آن دقت شود هر قسمتی از آن از جایی آمده و نتیجه خاطرات گذشته و محفوظات اوست

این قبیل تصانیف صنعتگران را میتوان اثر دوره جوانی نامید که در نظر ارباب اطلاع و هنر مندان قدر و قیمتی ندارد و شخصیت هیچ صنعتگری بسته باین قبیل ترکیبات اطلاع و دوره جوانی و یا اثرات اول زندگی او نیست. ولی اگر استعدادی موجود باشد بتدریج موسیقی دان بایجاد و اختراع نغمات شروع میکند. گرچه این قطعات هم بالاخره ترکیب نغمات است که موسیقی دان آنها را شنیده ولی هنری بکار برده که آنها را از تقلید گذشتگان دور داشته و شخصیت موسیقی دان را حفظ کرده است و آنچه موجب تازگی آن قطعه شده در حقیقت اثر قوه ابتکار و اختراعی است که در سازنده آن قطعه بوجود آمده و در چنین موقعی میتوان این قطعه موسیقی را اثر مهم صنعتی و سازنده آنرا مبتکر و مخترع یا باصطلاح اروپائی «ژنی» گفت.

۴- سپس قوه فهم و ادراک موسیقی است. خط موسیقی با آنکه سالهاست تکمیل شده و گذشته از اصوات، بیان احساسات و عواطف و حرکات مختلف را هم میکنند باز کامل نیست و نوازنده باید بتواند مقصود سازنده بقطعه موسیقی را درک کرده حالانی که او میخواسته است بیان کند روی ساز خود اجرا نماید اینست که نوازنده ای حقیقتاً بتواند منظر سازنده هر قطعه موسیقی را درک کرده با بهترین شکلی منظور او را عملی کند و شك نیست که برای رسیدن باین مقصود باید در فن خود هنرمند و متبحر باشد و قوه فهم و ادراک کامل هم داشته باشد. از این گذشته هرچه سازنده در کار خود هنرمند باشد در ساختن قطعه ای که یکی از مناظر طبیعت یا یکی از حالات درونی و معنوی را مجسم کند باز چون موسیقی بی زبان است همه کس نمی تواند بفهمد که این قطعه در بیان چه حالتی انشاء شده و درینجاست که باید شنونده هم قوه فهم مطلب و ادراک نغمات موسیقی و تطبیق آنها با حالات مختلف را داشته باشد و فهمیدن و تشخیص موسیقی خوب از بد خود قوه ای جدا گانه میخواهد که باید در اثر تمرین و ممارست زیاد بتدریج بوجود آید

اینک باید گفت که استعداد موسیقی نیز درجات و مراحل متفاوت دارد و میتوان از نظر موسیقی استعداد اشخاص را سه درجه تقسیم کرد: پست - متوسط - عالی.

۱ - آنهائیکه اصوات را می‌شنوند ولی تفاوتی بین آنها نمی‌گذارند چنانکه بیس دو نوت مجاور اختلافی تصور نمی‌کنند درین اشخاص معمولاً حس ننفری راجع بموسیقی بوجود می‌آید زیرا نمیتوانند موسیقی خوب را از بد تمیز دهند یا مقامات موسیقی را بفهمند .

۲ - درجه متوسط آنهائی هستند که اصوات موسیقی را شنیده میان آنها تفاوت می‌گذارند ولی موسیقی را نمی‌فهمند این اشخاص ممکن است در اثر تجربه بتوانند یکقطعه موسیقی را بخوبی بنوازند ولی آن جذب و لطافتی که باید در موسیقی آنها باشد که مستمع را جذب کند وجود ندارد . موسیقی اغلب باعث زحمت اینگونه اشخاص است چه بازحمت و کار زیاد نتیجه ای که مطلوب آنهاست حاصل نمیشود

۳ - درجه عالی کسانی هستند که میتوان آنها را صنعتگر هنرمند نامید و این اشخاص دارای قوه ایجاد و ابتکار هستند که در اثر تحصیل رشته های علمی و عملی موسیقی بیشک سازنده و نوازنده قابل میگردند .

این قوه باید ذاتی باشد و در اثر تحصیل هم قوه اختراع در انسان ایجاد نمیگردد بلکه تحصیل و ممارست ممکن است آثار این قوه را بروز بدهد .

موسیقی دانهای بزرگ و هنر مندان لایق همیشه از میان این طبقه بیرون آمده اند چنانکه آثار آنها تا ابد پابدار و جامعه انسانی همیشه مدیون کوشش و زحمات آنهاست .